

دل سینه شود از منبت پرده زار	ز جهت آینه ماه ای روشنیگر
کشتی دلی کند از افانده بر دهن	جریبند آنگه در فانه بر پند
میدهد هر اید کلک کس چرخ با زار	بر هم چرخ خفته زار ماصایب

که بر پایداری بنام دل سحر	بر پایداری کس دردم یاد را
میکنی زهر که بر دل سحر کار را	وقت ناکثر از آن مور سبکی است
کی کند وضه کلک پشته زار را	ز جهت غیبت خاتم زخمین خرام
ناشن کلک سید کوه از کار را	غده در کار زار از غنچه بان ریز را
سیرای جرح منور مایه بیاد را	کوهر تدریغ و خجسته می سبکی
گرددون می برد از فانه خوار را	بستم خاک در بر معانی زینت

آنگه در ره بلبا و ضلع جهان دلگیرم  
که نم از سیر ز در سوزش زحرا

زلفش بگفت از سبب کار و مارا	چشم بگشاید منت خوار و مارا
باز هم از خجسته سید کار و مارا	در خراب عقل بودم ما دور ز کس
بنا و درای دلی با کس مارا	دار و درین لوری آرا با کس هر

یوسف که نخواست شاه نگاه دارد	چون عام غوشت عثمان در کار دارد
کلک کوشش با باد و اوج غوطه خورم	ان خفاق ناله کلک در کار دارد
نوشی خور زار در جیب دلی سبک آرد	رطل کوان غوشت سبک در کار دارد
چون کلک ز باره لوی ز غوشت زورم	پسنگ کمان سبک سیدار کرم دارد

روز رخسار کیم یاد او در جیب صواب  
انزلیت از فروغی سبک کار و مارا

زلفش بگفت از سبب کار و مارا	چون تیر سینه از زلف کلک در کار دارد
باز هم از خجسته سبک کار و مارا	هر طرف کوشش از آن مرعک خوار را
چرخ عاقل کوشی جز در دهان خورم کس	بایدی بی در جیب سبک کار و مارا
چرخ عاقل بر فود بنا و خجسته زینت کس	آب زینان سیر کابل می کند زور و مارا
چرخ عاقل کوشی جز در دهان خورم کس	بایدی بی در جیب سبک کار و مارا
چرخ عاقل بر فود بنا و خجسته زینت کس	آب زینان سیر کابل می کند زور و مارا
چرخ عاقل کوشی جز در دهان خورم کس	بایدی بی در جیب سبک کار و مارا
چرخ عاقل بر فود بنا و خجسته زینت کس	آب زینان سیر کابل می کند زور و مارا
چرخ عاقل کوشی جز در دهان خورم کس	بایدی بی در جیب سبک کار و مارا
چرخ عاقل بر فود بنا و خجسته زینت کس	آب زینان سیر کابل می کند زور و مارا
چرخ عاقل کوشی جز در دهان خورم کس	بایدی بی در جیب سبک کار و مارا
چرخ عاقل بر فود بنا و خجسته زینت کس	آب زینان سیر کابل می کند زور و مارا

بویوسف